

# نقد نوشت

ویژه نامه مجله «نقذ سینما»  
نشریه روزانه  
چهلمین جشنواره فیلم فجر  
شماره دهم

Critic Comment  
@naghed\_nevesht



## نگهبان شب



# کلاهبرداران محترم فقرای ساده‌لوح

از یک کلاهبردار و درنهایت راه حل سانقی مانثال برای رهایی فقرا، نوعی نگاه دلسویزه را به ذهن مخاطب متبارمی‌کند.

”

” طرح خود قرارداده است؛ اما روایتی که از این تحریریه «نقدنوشت» این گزاره‌ها را به بحث گذاشته مسئله ارائه داده، اما و اگرهایی دارد. سخنیت‌پردازی که البته مخالف و موافقانی دارد.

”

” توهین آمیز و منگول گونه از یک شهرستانی فقیر و تصویرسازی مهریانه

## کلاهبرداران مهریان

پول برای اجاره کردن خانه یا شعور برای رأی دادن درست را ندارند، باید خداراشکر کنیم که رشو نمی‌گیرند. دنیا حتی با وجود گرسنگانی که زرمی کشند زیباست، به شرط اینکه باسگ هامهریان باشیم و درخت هاراقطع نکنیم. سگ‌ها درخت‌ها مخاطبانش از اموی پرسند بالآخره منظورت چیست؟ شما آمده‌اید مشکل مخاطبانی مثل مارادر مورد فرمایی در جامعه حل کنیدیا مابنای مشکل در این دنیای عارفانه و زیبا حتی می‌توان برای ثروتمندان طبقات بالای اجتماعی نیز که با ماشین‌های شاسی بلندشان فقره‌ای بگردش و تفریح می‌برند و یه زندان می‌فرستند احترام قائل بود. چون آن‌ها اگر کلاهبرداری اقتصادی و یا زد و بند بازی سیاسی نکنند، بول غذای سگ‌ها و بیره‌ایشان را چه کسی باید بدهد؟! چه کسی برای فقرات‌لوبیون‌های سینمای خانوادگی دست دوم، امام‌در حد نومی خرد؟! چرا باید برای بولدارهایی که تنها پسرشان سلطان می‌گیرد و میرید دلسوزی نکرد؟! اما آدم‌ها از وقتی که درخت هاراقطع می‌کنیم، چقری رحم شده‌ایم! این طور نیست!

میرکریمی تمام این پرسش‌هارا محترمانه و عارفانه مطرح می‌کند. او معتقد است کسانی که بدخت‌های آب می‌دهند، چشم

نگهبان شب فیلم محترمانه‌ای است از سینماگری ذاتاً هنرمندو باهوش که می‌تواند خوب حرف بزند، اما خودش هم نمی‌داند چه می‌خواهد بگوید. کارگردانی که آن قدر شریف هست که به سردگمی و بلاتکلیفی خود صادقانه اعتراف کنند... وقتی مخاطبانش از اموی پرسند بالآخره منظورت چیست؟ شما آمده‌اید مشکل مخاطبانی مثل مارادر مورد فرمایی در جامعه حل کنیدیا مابنای مشکل سینماگرانی چون توارد مردم فرق‌سوزه و قحطی قهرمان در سینمای ایران؟!

مشکل فقط نگاه توریستی فیلم به مسئله فقر و تبعیض طبقاتی نیست. مشکل این است که آیا کارگردان‌هایی مثل میرکریمی باید نگران فقره‌ایشند، یا فقرا نگران میرکریمی؟! البته این خیلی مهم است که خداراشکر، نه کارگران ساختمانی دزد هستند و نه کارگردان‌های سینمایی؛ و میرکریمی کسی نیست که در سالن تاریک سینما جیب مخاطب بش را بیند. کلام از فاحشه‌های «زیرنور ماه» گرفته تا پیرمردهای بنزین فروش، یا سرایداران کاروانسراهای شاه عباسی و کارگران ساختمانی، میرکریمی چه وقتی که از جایی خیلی دوری مردم عادی فیلم‌هایش



نگاه می‌کند چه از جایی خیلی نزدیک، همان قدر آن‌ها را دوست دارد و به تماس‌شان احترام می‌گذارد که به درخت ها و شترمرغ‌ها او شاید گاهی عصبانی شود که چرا درخت هاراقطع می‌کنند. امام‌در مورد فقیری بودن فقرا باشند. در جامعه‌ای که طبقات اجتماعی، سگ بازوی چتری زمیرهای باشند، چرا باید این قدر ذهنمندان را درگیری‌این پرسیم چرا باید سگ هارانجس هیچ وقت عصبانی نیست...

دانست، اما فقیر بودن فقره‌ای باید همین طوری قبول کرد. فقرا یعنی که اگر وقتی می‌توانیم آزادی‌میری‌گیریم، یا خودمان را بین زمین و آسمان رها کیم...

## نقدنوشت

ویژه نامه مجله «نقذ سینما»

سدیلر: سیدعلی سیدان

دبیر تحریریه: محمد خاجی

شورای نویسندهای:

محمد تقی فهیم، نعمت‌الله سعیدی

محمد رضا وحیدزاده، فردین آرش

دادو طالقانی، محمد صالح سلطانی

ومیثم بالزده

مدیر هنری: مانی پناه پور

اینفوگرافیک: سید احمد موسوی

فضای مجازی: @naghed\_nevesht

## نگهبان شب

میرکریمی چه وقتی که از جایی خیلی دور به مردم عادی فیلم‌هایش نگاه می‌کند چه از جایی خیلی نزدیک، همان قدر آن‌ها را دوست دارد و به تماس‌شان احترام می‌گذارد که درخت ها و شترمرغ‌ها او شاید گاهی عصبانی شود که درخت ها را قطع می‌کنند، اما در مورد فقیر بودن فقرا هیچ وقت عصبانی نیست...

# بی روح و درمانده

هدایایی به جوان شهرستانی می‌دهد و فیلم از او تندیس مهرو عطوفت می‌سازد؛ چون معلوم می‌شود در طول زندانی بودن کارگر بهزاد با گوشی او را میدوارنگه داشته است. همه اجزای صحنه و نوع میزان من می‌رساند که قصه تمام است. این نقطه‌گذاری طوری است که مخاطبان از روی صندلی بلندمی‌شوند؛ اما چون فیلم ساز فهمید که دارد برخلاف مقطع روابط فرد است و فرود است، اختتامیه برگزار می‌کند، صحنه‌هایی مlodرام اضافه می‌کند که این هاگر برداری شده از فیلم های کلاسیک ایتالیایی است. جوان شهرستانی و پیرمرد رابه ارتفاعات می‌برد تا تیرنها یا رابر روابط و مناسبات غیرعادلانه فقر و غنا وارد و پیام دلخواه از ماهبه‌تران را منتشر کند که «بله! اگرچه شما فقیرید ولی جهان معنای آزان شماست، این شما می‌اید که بر فراز پرواز کنید».

فیلم از ناحیه تدوین هم رنج می‌برد. صحنه‌های کش داری که مغایریست ادم‌های شاغل در محیط پر تحرک ساختمانی هستند تا جایی که فقط مدت فیلم افزایش می‌دهند بدون اینکه کمکی به بازنمای مشکلات طرح شده کنند، همچنان که دوربین روی دست، فیلم را به شدت آماتوری کرده است. حرکت‌های چپ و راست سرگیجه‌آور برای یک فیلم آرام اجتماعی تحقیقاً از سردرل ندادن به کار است. اسپانسر لامپ‌های روشنایی که در فیلم واعبار فیلم بردار را در آورد است، چون محیط کارگاه با نور پردازی، مانند روز روشن است و آن وقت جرایح قوه داده‌اند دست نگهبان تا به شدت تصعیی ادای حرکت در تاریکی را در پیاورد.

شخصیت پردازی فیلم که فاجعه شده است. در نظر بگیرید که پیرمرد (کیشه‌ای) و تیپیکال (احمق) در عرض چند روز (معلوم نیست چه زمانی) در صد آرایمی اش

چنان حادمی شود که دیگر هیچ کس رانمی شناسد، همچنان که دختر ناشناخته را بایی رحمی تمام تحقیر می‌کند، در حالی که ناقص تراشیده برای دختر کمترین ضرورت را داشته است. این موضوع، ظاهرآ در راستای شعار «عشق، نقص نمی‌شناسد» است، غافل از اینکه کارگر، تنها یک آزارش می‌دهد؛ یعنی از استیصال به سمت دختر کشش پیدامی کند و نه عشق، پس می‌ماند اینکه اصل قضیه صرف‌آبرای پسند جمعیت‌های مثلاً طرفداران جو رقیاضی‌در فستیوال ها طراحی و پیاده شده است. باستان جوان شهرستانی هم از دل فیلم‌فارسی‌ها آمده است، فقط آنچه جنب و جوش دارد، اینجا او را کشته تابی روح و درمانه به نظر بررسد. در مجموع فیلم نگهبان شب اثری جلوتر از چند کار متأخر فیلم ساز شناخته نمی‌شود.

«نگهبان شب»، یازدهمین فیلم کارگردانی است که تایک جایی امید سینمای ایران محسوب می‌شد. معلوم بود که پشت فیلم کودک و سریال دل خواهید است. این دلدادگی در هر فیلم روبه جلو، عمیق تر و غنی تریمی شد، طوری که بعد از فیلم «خلیلی دور خیلی نزدیک»، هم سینمای پویا و دیدنی متولد شد و هم کارگردانی پخنه برای اینکه بتواند تمثیگران را بیشتر عاشق سینما کند. سید رضامیر کرمی به واقع هم فیلم ساز بر تلاطم امید افرین سینمای ایران شد. سینمایی که در دنیا نفس می‌کشد و راه تنفس را برای مخاطبانش بازتر می‌کند، اما از یک جایی فیلم ساز به تدریج قدم در پی‌ساده رومخربه فستیوال پسندی گذاشت و چون جنس سینماییش فرق داشت مجبور شد روزبه احوالات سینمایی فاصله بگیرد و در دام صدور بیانیه برای امیال فردی و خوش آیندیگران بیفتند.

میرکریمی حال در جدیدترین اثرش، بی محبای فریاد

می‌زند که دل کیلویی چند؟ حس به چه کارمی‌اید؟

زنده با دیگر سیاست بازی! اورای ساخت نگهبان شب، پیش از پیدا کردن ایده و قصه و پرداخت سینمایی، دنبال مصالحی بوده تا همچنان راه کج دوخطی سازی مخاطبان را پیش کند. «نگهبان شب» قصه دوخطی اش را زمیان دستمالی شده ترین موضوع ها پیدا کرده است. داستانی که یک دهه قبل سریال هانش را درآوردند. آدم‌های ساده و احمقی که چون طمع دادند به دام دیگران و باندهای اقتصادی می‌افتند، چنانکه تامز ویرانی پیش می‌روند. فیلم ساز برای رفوکردن کهنگی این دستمایه، محیط کهنه‌تری راضمیمه می‌کند مانند

بر جی که در حال ساخت و ساز است و برای ماندن در پر مخالف خوانها، چند تایلوبوردا تاخته باشی هم اویزان

می‌کند. سرایدار آرایمی می‌کارد، جوان شهرستانی را اضافه می‌کند، دختری ناشناخته لازم دارد و بالاخره محیط اگریوتیک که نمی‌شود بباشد

تابساط عیش همه فراهم شود. از مدیر عاشق کارآماری تا بالا بدن طرفیت پذیرش فستیوالی برای سفر خارج رفتن. امانگهان شب با تمام تمہیدات فوق، چون برای همه شان به کلیشه هادست می‌یارزد، هیچ کدام قدرت ایجاد انسفرا اجتماعی و تأثیرگذاری حسی ندارند. کشمکش دراماتیک برای جاذیت آفرینی هم که اساساً ندارند. منطق ها لنگ می‌زنند چون اقتضای دراماتیک در چارچوبی دیالکتیکی ندارند؛ بنابراین فیلم لو می‌دهد که همه مهندسی شده‌اند.

فیلم در ساختار، دوپاره است؛ یعنی از جایی که بهزاد (محسن کیایی) در قامت یک قهرمان



## نقد نوشت

جوان شهرستانی و پیرمرد را به ارتفاعات می‌برد تا تیرنهایی را بر روابط و مناسبات غیرعادلانه فقر و غنا وارد و بیام دلخواه از ماهبه‌تران را منتشر کند که «بله! اگرچه شما فقیرید ولی جهان معنای آزان شماست، این شما می‌اید که بر فراز پرواز می‌کنید»

در این فیلم مخاطب به همه شخصیت‌ها حق نمی‌دهد تا دچار سردرگرمی و بلا تکلیف و اختلال شناختی شود و راه را برای نسبی گرایی معرفتی باز کنند؛ بلکه با شخصیت‌ها هم‌دلی می‌کند؛ و چه فاصله‌تری است میان این دو

## نگهبان شب



سینمای میرکریمی سینمای خاصی است؛ نه به معنای معهودش محمد رضاوحیدزاده همگان محترم‌اند. دروغ ناپسند است و بعد عهدی مذموم؛ اما

قصه‌گوست و نه سرسازگاری با معیارهای آثار نخبه‌گرایاند. سرسبیرو باطمأنیه و ایت چندلایه ارش را پیش می‌برد و به دنبال اطوارهای روشنگری هم نیست. به دقت یک شاعر و سوسایی، صحنه‌ها و

اجزایش را کناره می‌چیند و حواسش به پیوند هریک از آن‌ها با هم هست؛ چنان‌که وقتی کارگری روستایی را در آغاز فیلم صاحب زمین معرفی می‌کند،

باشد شتمان خبردار شود که عنصر زمین همانندیک واژه کلیدی در پیوند عراقی، باسکونت و کشتن و حشمت و دست کشیدن و راپش در پیوند است؛ باید بدانیم که این روستا زاده شیرین، به حکم ملاکی اش

صاحب شوکت است و منیع الطبع و به اعتبار آن زمین، خاکی و بی‌آلیش. او قرار است، قرار و شکنای این بزم باشد و با اختیار همسری از همین دیار، نشانی شود برازی زایی و پروریدن امید و زندگی در این بی‌جایی و بی‌سامانی.

واهل زمین است و از پردازش آموخته که درختان هم نیازمند تیارند؛ می‌داند که اگر خیم نشسته بر

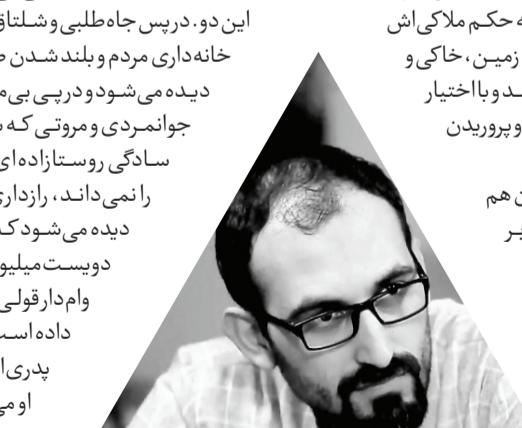
پیکر درختی را با گل ضماد نکند، درخت دچار خواست و پریتی می‌شود. همین مهربروزی بدزی راکه در آستانه حواس پرستی است و زوال

تلخ خویش را بی تزلزل به نظره نشسته، بر آن می‌دارد که پیش از رسیدن به نقطه پایان، امانت زایا و زندگی بخش خود را به دستان مهریان او بسپارد؛ به

رابه دستان مهریان او بسپارد؛ به حیلی پدرانه و به صدقی ایلیاتی و خردی پیرانه سرو سادگی شوق انگیزی که روان تراز آیاری با غدر سرخگاهان است.

«نگهبان شب»، شعری عاشقانه و لطیف است، با پیوستگی و انسجامی سزاوار؛ غزلی است دلکش و حکیمانه. جهان محترمی دارد؛ همانند آثار

نسیی‌گرای مشتری پسند این سال‌ها، همگان محقق نیستند تا بانسی شدن حق، خود حقیقت پایمال و بی‌اعتبار شود. در سرای «نگهبان شب»



برای پرواز، ضماد زخمی شود در سال‌های دور که از بی‌قهی ناگهانی میان پسروپر، برداش نقش بسته و الیام نمی‌یابد. او می‌تواند اولین چراغ یک دهکده عمودی را روشن کند و شنوازی گوش‌هایی شود که به خوبی نمی‌شنوند. او می‌تواند محترم باشد و کاری کند که به احترام زندگی و چهره زیبایش که نه در ناتورهای داشت، که در نگهبان‌های شب پرده از رخ بر می‌گیرد، از جا برخیزیم و کلاه از سر بردازیم.

# راه حل «پاراگلایدر»



## نگهبان شب

نگهبان شب سیاهنامی نیست، اما برای دو شخصیت‌ش خیرات و صدقه جمع می‌کند.  
میرکریمی شخصیت زن را ناشناوا و لال و کم‌توان کرده تا حتی در فیلم هم فروخت، امکان سخن گفتن نداشته باشد

امکان سخن گفتن نداشته باشد. کارگردان و نویسنده محترم، شخصیت مرد راهمنگول

وساده دل طراحی کرده که هر اتفاق نسبتاً خوبی را کار خداباندو هرجکی را مضاکنده و به همه اعتماد داشته باشد.

با این حجم از بدیختی و فلاکت و فرودستی و آلایمر و معلولیت، راه خروج و رهایی فیلم چیست؟ استاد

میرکریمی به شما پاراگلایدر را بینهادمی کند. بچه‌های کول و باحال تیم چتربازی هم که بدون درخواست

پول و هزینه، شخصیت مرد راسوامی کنند

تادل پیرمرد آلایمری لطیف شده و

روحش شاد شود! نگهبان شب یک

جهان داستانی از فقر و فلاکت و

فرودستی را ترسیم می‌کند و در

نهایت راه حل را باید ورزش

لاکچری و طبقه متوسط به

بالا و تقویح مایه‌دارها ختم

می‌کند. این چه گونه‌ای از

ثنوئالیسم اجتماعی است که

تمام شخصیت‌های گرزنده‌شان

را هم به حراج بگذارند، هزینه نیم

ساعت پرواز با پاراگلایدر رانمی‌توانند

بیدارند!

مشکل نگهبان شب، در خود مولف است. او دنبال

نشانه‌ها و معنای است. آقای میرکریمی می‌خواهد از

ساختمان و درخت و آسانسور، آیکون و نشانه بسازد،

اما همین استعاره‌ها و مجازها از جای دیگری به جهان

داستانی فیلم حمله می‌کنند و معنای دیگری برخلاف

میل و قصد ایشان بر ساخت می‌کنند. به همین جهت

نشانه‌شناسی نگهبان شب، آدرس غلطی برای توضیح

فرم استعاری فیلم است.

نگهبان شب مانند برخی دیگران فیلم‌های میرکریمی وارد آیکون‌ها، استعاره‌ها،

نشانه‌ها و مجازهاست و تقریباً ببطیه‌نگانی است که به فرم فیلم ندارد. میرکریمی از معدود مولفانی است که درده‌گذشته‌این حجم از نشانه‌گاری واستعاره‌پردازی

را استفاده می‌کند و در این فیلم هم حداقل درسه مورد خاص با این هابازی کرده است. گل‌گرفتن درخت دلالت

بر توجه به کیفیت زندگی، ساختمان نیمه‌کاره اشاره به نصفه‌نیمه بودن زندگی شخصیت‌ها و قفسی شکل بودن آسانسور ساختمان همان پیشگویی زندان

رفتن است. با این حال نباید به این نشانه‌شناسی‌ها اکتفا کرد و مروع

«حس خوب» فیلم شد.

نگهبان شب به معنای دقیق

کلمه یک فیلم استعاری

است. زن و شوهر در اتاق

نشسته‌اند، زن کم شنوا

می‌پرسد که با من ازدواج

کردن چون دلت برای من

سوخت؟ شوهر فیروز شهرستانی

جواب منفی می‌دهد و در عرض

می‌پرسد که من فکر می‌کدم تو دلت

به حال من سوخته که با من ازدواج کردم!

در نهایت فیلم نگهبان شب، مادرلمان به حال این دو

بدیخت مفلوک فقیر معلول ساده دل می‌سوزد! فرم

استعاری همین نگاه عقب‌ماندگی فرهنگی و فرودستی

اقتصادی و بی‌چارگی اجتماعی به زندگی کارگری و حیات

معلومین است.

نگهبان شب سیاهنامی نیست، اما برای دو

خیرات و صدقه جمع می‌کند. میرکریمی شخصیت زن را

ناشناوا لال و کم‌توان کرده تا حتی در فیلم هم فروخت،

درباره فیلم «شادروان»

## در ستایش چیزهای مهم‌تر از پول

کرده است اما مزبت اصلی ترکیب بازیگران فیلم را باید در

نمایش متفاوت به رنگ علوی جستجو کرد. او که نقشی

بالاتراز سر و سال واقعی خودش را یافته می‌کند، کاراکتر

(دایی اسد) را باورپذیر و شیرین اجرا کرده و بدون اغراق با اصلی

نشاط فیلم روی دوش همین کاراکتر است. گلاره عباسی هم که

توانمندی‌هایش را در فیلم های نرگس آبیار به خوبی اثبات کرده،

اینجا پس اجرای نقش یک دختر افغانستانی به خوبی برآمده است.

فیلم‌نامه‌ی «شادروان» ساده است. قصه پیچیدگی خاصی ندارد

و سیر و قایع برای تماشاگر قابل پیش‌بینی است. فصل‌هایی از

داستان مثل ماجراهای در زیدین جنازه‌های باورپذیر از کاردار مامد

ونه بانمک. «شادروان» در اجرای همیک فیلم معمولی

است و انتظار غافل‌گیر کردن تماشاگر رانمی شود

از دومین فیلم بلند حسین نمازی داشت.

شاید تنها اتفاق ویژه‌ای فیلم، سرنوشت

را بطه‌ی عاشقانه می‌یابد پس از این

وزن افغانستانی باشد که کمی

غیرقابل انتظار اماده کردنی است. درک امامانگار همین که

تصویریک زندگی شیرین روی پرده

بیاید و تماشاگر تصویری شاد از تبدیل

سختی‌های خوشی را روی پرده تماشا کند،

برای کارگردان کافی بوده است.

«شادروان» کم‌دی نیست اما محلن سرزنش و شادابی

دارد. لحنی که زهر قصه رامی‌گیرد و به جای روایت قابله

فلاتک، از دل مصیبت بیرون می‌کشد. این امید و انرژی مشت

می‌توانست در قالب یک قصه پیچیده تر و درگیر کننده‌تر، یا با یک

طنز قدر تمند تر همراه شود تا میدوار باشیم «شادروان» در سینما

ایران به مانگاری برسد. اثری که پیش روی ماست اما جایی کنار

زایپاس و «قندون جهیزیه» برای خودش دست و پامی کند، حتی

شاید کمی از آن ها پایین‌تر.

محمد صالح سلطانی است. یک فیلم ساده به معنای واقعی کلمه

نے اصل‌آمی تو انداده ای بازگری دارد و قوامت

فیلم‌نامه‌اش بیش از آن که سینمایی باشد، تلویزیونی است و

حال و هوایش شیوه‌تله فیلم‌های عصر جمهوری شیکه‌یک. دومین

فیلم حسین نمازی از آن فیلم‌هایی است که در لحظه، کمی حس

خوب و مقداری لبخند به مخاطبیش می‌دهند و همین. فیلم، باری

سبک را بلند کرده و با موقعيتی نسبی آن را به مقصدی رساند، اما

تماشاگران سبک‌بودن این بارگاهی بینندگویی فهمند و براهمین،

احتمالاً حساب ویژه‌ای روی «شادروان» باز نمی‌کند.

چندسالی می‌شود که حاشیه‌ی شهرباری بزرگ یک

لوكشن جذاب برای فیلم‌سازان جوان سینمای

ایران به حساب می‌آید. فقر و فلاکت، ماده خام

فیلم‌نامه‌های پرشماری راسروش کل داده

و در جدی‌الاصلی از اخیر تعداد فیلم‌هایی

که حاشیه‌ی شنیزی را محور

کرده‌اند زیاد شده. «شادروان»

هم از این روند جانمانده و بستر

اصلی روایت داستانش، ناکجا‌بادی

در اطراف تهران است. آدم‌های شادروان

فقریند، آن قدر فقیر که پول کفن و دفن

پدرشان را ندانند و برای پذیرایی از هم‌مانانشان به

در درس‌هایی جدی می‌افتدند. فقر قصه‌ی «شادروان»

اما با همه‌ی تلخی‌اش، مشمنزکننده نیست. آدم‌های

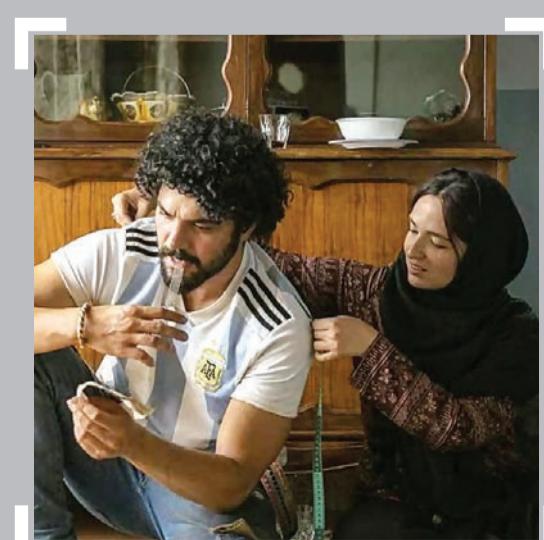
دوست‌داشتنی اند و صمیمی. انگار

چیزی مهم‌تر و بزرگ‌تر از بول آن‌ها را به

هم پیوند داده و همین باعث می‌شود

نداری و بدیختی‌شان را تاب بیاورند

## شادروان

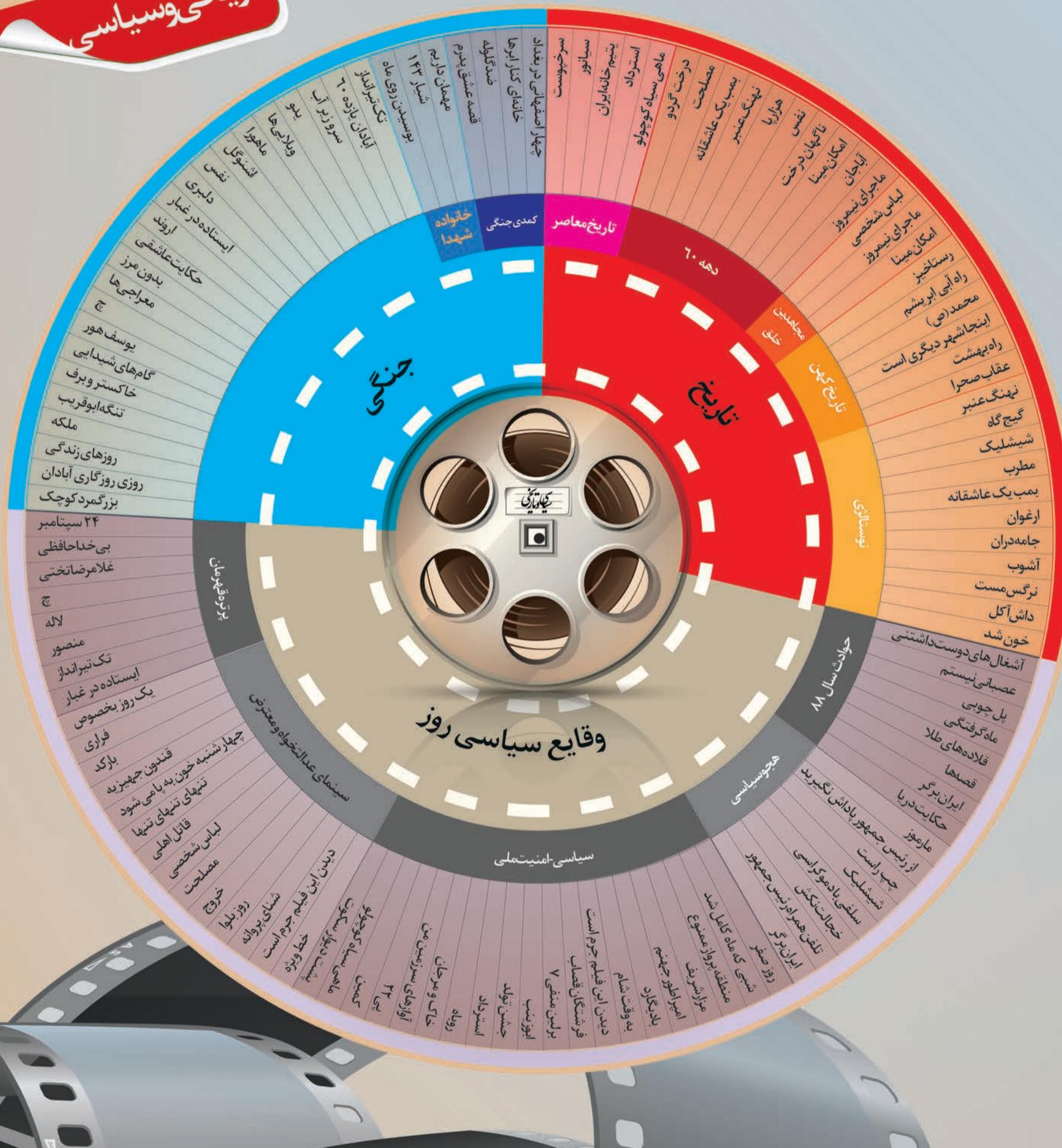


# پنهانی دهه نود را چگونه صد از زنیم؟

پر تکرارترین موضوعات و مضمونهای در سینمای دهه نود ایران

شماره سوم:

تاریخی و سیاسی



در اینفوگرافیک پیش رو، ضمن مرور مهم‌ترین فیلم‌های سینمایی ساخته شده در دهه ۹۰، تلاش کرده‌ایم به احصاء بارز ترین مضامین و موضوعات بازنمایی شده در آثار این دهه بپردازیم. استخراج مضامین و موضوعات یادشده با آگاهی از تمایزهای مفهومی میان دو واژه «مضمون» و «موضوع» صورت گرفته است.

باتوجه به تراکم انبوه آثار سینمایی ساخته شده در دهه ۹۰، ناگزیر به صرف نظر کردن از فیلم‌های کم اهمیت و کمتر تماشا شده بوده‌ایم. بنابراین، تنها به انتخاب آن فیلم‌های سینمایی پرداخته‌ایم که در شکل گیری حافظه جمعی مخاطبان سینمایی دهه ۹۰، سهمی هرچند ناقیز داشته‌اند. فیلم‌هایی که پر ربحت بوده‌اند، جایزه گرفته‌اند یا پرمخاطب بوده‌اند. متأسفانه شمار فیلم‌هایی که مطلقاً هدر شده‌اند و اصلاً در یادهای نامانده‌اند، بسیار زیاد است.

نتایج حاصل از مرور فیلم‌های مهم دهه ۹۰، مارابه یک طبقه‌بندی موضوعی رهنمون ساخت. این طبقه‌بندی موضوعی، سه دسته متمایز را در بر می‌گیرد که سه رنگ اصلی سینمای دهه ۹۰ را ساخته‌اند. این سه دسته عبارتند از:

۱. درام و ملودرام اجتماعی ۲. کمدی و فانتزی ۳. سیاسی و تاریخی  
ذیل هریک از دسته های مذکور، فیلم های مربوط به همان دسته گردآوری شده است.